

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



عضویت در خبرنامه



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛
شبکه های توجه گرافی
(Graph Attention Networks)



کارگاه آنلاین آموزش استفاده از
وب آو ساینس



کارگاه آنلاین مقاله روزمره انگلیسی

فهم واقعیت یا کاربست تئوری؟ نقد کتاب زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران

سیدمحمدعلی حسینی‌زاده*

چکیده

کتاب *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران* نوشته حسین بشیریه و ترجمه علی اردستانی را انتشارات نگاه معاصر در ۱۳۹۳ ش منتشر کرد. در این کتاب، مؤلف با استفاده از مجموعه‌ای از نظریه‌ها و عمدتاً با گرایش مارکسیستی به بررسی علل، فرایند، و پی‌آمدهای انقلاب ایران پرداخته است. از ویژگی‌های قابل تأمل این کتاب طبقاتی دیدن منازعات سیاسی در ایران و پیوند ایدئولوژی‌ها با طبقات و منافع طبقاتی است. در این مقاله، این کتاب از منظر روش، مبنای نظری، و داده‌های تاریخی نقد و بررسی شده است و در مجموع، به این نتیجه می‌رسد که با وجود کاربرد روش‌های متنوع و استفاده از داده‌ها و مستندات گسترده، این کتاب نتوانسته است تبیین دقیق و جدیدی از پیروزی انقلاب اسلامی و پیدایش اسلام سیاسی و ماهیت دولت در جمهوری اسلامی ایران ارائه کند. در این مقاله علت این ناکامی در دل‌بستگی مؤلف به نظریه‌های مارکسیستی و تعمیم غیرنقدانه مفاهیم و نظریه‌های مدرن به جامعه ایران جست‌وجو می‌شود.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، بشیریه، زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران، جامعه‌شناسی سیاسی ایران.

۱. مقدمه

حسین بشیریه از روشن‌فکران ایران در دهه‌های اخیر تأثیر بسیاری در اندیشه و جامعه‌شناسی سیاسی ایران بعد از انقلاب برجای گذاشته است. کتاب *زمینه‌های اجتماعی*

* استادیار رشته علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، m_hosseinizadeh@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۰۵

انقلاب ایران تنها اثر نویسنده در مورد انقلاب ایران به‌شمار می‌رود و نقد و بررسی این کتاب به‌علت شهرت نویسنده و نیز به‌علت بررسی انقلاب اسلامی، که با وجود گذشت حدود چهار دهه هنوز جذابیت و خصلت خود را از دست نداده است، اهمیت دارد. این کتاب محصول پژوهش‌های مربوط به رساله دکتری مؤلف است که در ۱۹۸۴ م با عنوان *دولت و انقلاب در ایران* در انتشارات سن‌مارتین منتشر شد و در ۲۰۱۱ م نیز انتشارات راتلیج آن را بازنشر کرد. بدین ترتیب، از زمان انتشار اثر مدتی طولانی می‌گذرد و طبیعی است که در این مدت تحولات بسیاری روی داده است و اطلاعات بسیاری آشکار شده است و غبار زمانه از تازگی و طراوت آن کاسته است. با این حال، انتشار ترجمه این اثر در ۱۳۹۳ ش با استقبال خوبی از سوی خوانندگان ایرانی روبه‌رو شد. نگارنده در این مقاله می‌کوشد تا ضمن اشاره به روش و محتوای کتاب به نقد و بررسی آن بپردازد.

۲. معرفی اثر

عنوان اصلی این کتاب *دولت و انقلاب در ایران* است که علی اردستانی آن را با نام *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران* ترجمه کرد و انتشارات نگاه معاصر آن را در بهمن ۱۳۹۳ منتشر کرد. مؤلف کتاب را در یک مقدمه و هفت فصل تدوین کرده است و آن را با یک پی‌نوشت و نتیجه‌ای کوتاه به‌پایان برده است. مقدمه کتاب عمدتاً به مباحث نظری و چهارچوب تحلیل اختصاص یافته است. مؤلف در فصل اول با عنوان «تحول ساختار دولت» به شکل‌گیری نیروهای اجتماعی و تحول ساختار دولت از قاجار تا پهلوی می‌پردازد. در فصل دوم با عنوان «رژیم قدیم: حکومت پادشاهی» به پایه‌های دولت پهلوی قبل از انقلاب اسلامی اختصاص یافته است. در این فصل ادعای اصلی این است که ثبات سیاسی در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ ش بر پایه‌های ثروت نفتی، ثبات اقتصادی، همکاری دولت و طبقه بالا و ایجاد رابطه حامی‌پروری، سرکوب دولتی، و حمایت آمریکا بنا شده بود. فصل سوم با عنوان «خیزش ایدئولوژی انقلاب: احیای ناسیونالیسم اسلامی» به روند رشد اسلام سیاسی در ایران از مشروطه تا انقلاب می‌پردازد. نویسنده در فصل چهارم با عنوان «بحران اقتصادی و بحران دیکتاتوری» بی‌ثباتی سیاسی آخرین سال‌های دولت پهلوی را به بحران اقتصادی پیوند می‌زند. در فصل پنجم با عنوان «انقلاب از راه می‌رسد» فرایند انقلاب و ظهور ائتلاف‌های سیاسی و بسیج حاصل از آن بررسی می‌شود و در فصل ششم با عنوان «به‌سوی بازسازی دولت» مؤلف به بررسی منازعات سیاسی پس از انقلاب و روند

سقوط دولت میانه‌رو بازرگان و حاکم‌شدن اسلام‌گرایان تندرو پرداخته است. فصل هفتم نیز با عنوان «حکومت روحانیون بنیادگرا» به تثبیت دولت بعد از انقلاب اختصاص یافته است و سرانجام، کتاب با یک پی‌نوشت با عنوان «ترمیدور» و یک نتیجه‌گیری کوتاه پایان می‌پذیرد. مؤلف سال ۱۳۶۲ ش را آغاز ترمیدور انقلاب ایران تلقی می‌کند.

بشیریه از استادان به‌نام جامعه‌شناسی سیاسی در ایران به‌شمار می‌آید و در این کتاب نیز هم‌چون اغلب آثارش از رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی بهره برده است و کوشیده است تا داده‌های تاریخی را به‌منظور تأیید نظریه‌های جامعه‌شناختی به‌کار گیرد. این کتاب را می‌توان مهم‌ترین کتاب نویسنده در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی ایران به‌شمار آورد. در میان آثار مؤلف این کتاب با کتاب *انقلاب و بسیج سیاسی* (بشیریه ۱۳۷۴) قرابت بیش‌تری دارد و کتاب اخیر را می‌توان مقدمه کتاب حاضر تلقی کرد.

علاوه‌بر رویکرد جامعه‌شناختی، علاقه مؤلف به نظریه‌های مارکسیستی در این اثر به‌خوبی به‌چشم می‌آید. باید توجه داشت که این رساله محصول تحصیل مؤلف در دانشگاه اسکس انگلستان است که در آن زمان تحت نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی و چپ قرار داشت و استادان به‌نامی چون باب جسونپ و ارنستولاکلاو که استادان مؤلف نیز به‌شمار می‌روند در این دانشگاه به بازسازی سنت مارکسیستی مشغول بودند و این مسئله طبعاً در شکل‌گیری فضای ذهنی نویسنده تأثیرگذار بوده است.

پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم پهلوی از بزرگ‌ترین رویدادهای قرن بیستم میلادی بود که علاقه تعداد زیادی از محققان را به خود جلب کرد و بعد از گذشت نزدیک به چهار دهه ابعادی از این پدیده پیچیده هم‌چنان ناشناخته مانده است و فهم‌ها را برمی‌انگیزد. نویسنده این کتاب را در اولین سال‌های بعد از انقلاب به‌نگارش درآورده است و به همین علت، در برخی موارد از مشاهده بی‌واسطه بهره برده است و گاه در متن تحولات حضور پیدا کرده است و از اطلاعات دست‌اول استفاده کرده است و این امتیازی است که اثر حاضر را از بسیاری از کتاب‌های مشابه متمایز می‌کند. از این نظر، این اثر را باید با مجموعه آثاری که در این سال‌ها در مورد انقلاب ایران به‌نگارش درآمده است مقایسه کرد. در سال‌های ابتدایی انقلاب و تقریباً هم‌زمان با تدوین و انتشار این کتاب نویسندگان مشهوری به تحلیل این «آخرین انقلاب قرن» پرداختند که از جمله آن‌ها می‌توان به افرادی چون فرد هالیدی در کتاب *ایران، دیکتاتوری و توسعه* (۱۹۷۸)، شاه‌رخ اخوی در کتاب *دین و سیاست در ایران معاصر* (۱۹۸۰)، همایون کاتوزیان در کتاب *اقتصاد سیاسی ایران: استبداد و شبه‌مدرنیسم* (۱۹۸۱)، نیکی کدی در کتاب *ریشه‌های انقلاب ایران* (۱۹۸۱)،

یرواند ابراهیمیان در کتاب *ایران بین دو انقلاب* (۱۹۸۲)، اصف بیات در کتاب *کارگران و انقلاب در ایران* (۱۹۸۷)، و امیرارجمند در کتاب *عمامه به جای تاج: انقلاب اسلامی ایران* (۱۹۸۸) اشاره کرد. ویژگی متن حاضر در مقایسه با آثار یادشده استفاده گسترده از مفاهیم و نظریه‌های متنوع جامعه‌شناسی سیاسی و تلاش برای کاربست آن‌ها در جامعه ایران است. هرچند به لحاظ انسجام تئوریک و دیدگاه‌های نوآورانه و حتی داده‌های تاریخی کتاب حاضر در مقایسه با آثار یادشده مزیت خاصی ندارد؛ با این حال، به نظر می‌رسد که آنچه بیش‌تر زمینه‌ساز استقبال از این کتاب شده است شهرت و اعتبار بشیریه در محافل دانشگاهی ایران است که جایگاه خاصی به آثارش می‌بخشد. به هر حال، هم جایگاه نویسنده و هم استقبالی که از این کتاب شده است ضرورت نقد جلدی آن را پیش می‌کشد. هم‌چنین، موضوع کتاب نیز با وجود گذشت حدود چهار دهه هم‌چنان جذاب و شگفت‌آور می‌نماید، چندان که به نظر می‌رسد معمای حل‌نشده انقلاب ایران هنوز جای بحث و تأمل بسیار دارد.

۳. نقد شکلی اثر

به لحاظ شکلی انتشارات نگاه معاصر کتاب را در قطع رقعی و در ۲۸۴ صفحه منتشر کرده است. عنوان اصلی کتاب «دولت و انقلاب در ایران» است، اما مترجم آن را به «زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران» تغییر داده است و علت این کار را رویکرد جامعه‌شناختی کتاب دانسته است. در حالی که با توجه به محتوای کتاب که تحلیل هم‌زمان دولت و نیروهای اجتماعی است عنوان منتخب نویسنده دقیق‌تر به نظر می‌رسد و نوع رویکرد جامعه‌شناختی کتاب نیز مستلزم در نظر گرفتن هم‌زمان دولت و نیروهای اجتماعی است. مترجم کتاب را به محمدرضا شجریان، استاد بلندآوازه موسیقی سنتی ایران، پیش‌کش کرده است و شاید در این کار از نویسنده الهام گرفته است که یکی دیگر از کتاب‌های خود را به ایشان تقدیم کرده بود. هم‌چنین، مترجم یادداشتی در توضیح موضوع و ویژگی‌های اثر افزوده است که البته وجه ضرورت آن مشخص نیست.

مقدمه کتاب به مباحث نظری و مبانی تئوریک اختصاص یافته است و مؤلف در این قسمت چهارچوب تحلیل خود را توضیح داده است. نکته مغفول در مقدمه اشاره به پیشینه بحث و ادبیات موجود در مورد انقلاب اسلامی است که در این زمان به بحث روز محافل دانشگاهی تبدیل شده بود و آثار متعددی در این زمینه وجود داشت. اشاره به این پیشینه می‌توانست نوآوری اثر حاضر و تفاوت آن را با دیگر آثار نشان دهد.

در برخی از فصول (فصل اول و چهارم) مؤلف مقدمه کوتاهی در بیان اهداف فصل آورده است، اما برخی از فصل‌ها (فصل دوم و سوم) فاقد چنین مقدمه‌ای هستند و در ابتدای فصل ششم نیز مؤلف اهداف سه فصل آخر را بیان می‌کند و ظاهراً پی‌نوشت را نیز جزو فصل‌ها به‌شمار می‌آورد. هم‌چنین، مؤلف در انتهای برخی از فصل‌ها جمع‌بندی کلی از مباحث ارائه کرده است، اما در برخی دیگر چنین نیست. در این کتاب فقط در صفحات ۶۸ و ۱۴۸ از جدول استفاده شده است، ولی با توجه به استفاده گسترده از آمار و اعداد و اطلاعات مقایسه‌ای افزایش تعداد جدول‌ها می‌توانست خواننده را در فهم مطلب یاری کند. کتاب در قطع رقعی است و در مجموع، از صفحه‌آرایی، صحافی، و کیفیت چاپ نسبتاً خوبی برخوردار است. طرح جلد نیز با استفاده از زمینه پرچم ایران و رنگ‌های سیاه و خاکستری تلفیقی ساده و گویا به‌دست داده است. اغلاط چاپی کتاب اندک‌اند، اما به‌هر حال، گاه و بی‌گاه خواننده را آزار می‌دهند؛ مثلاً، در صفحه ۱۰۸ سطر ۶، کلمه «اسلام» به‌جای «اسلامی» آورده شده است و در صفحه ۱۸۴ سطر ۱۷، کلمه «هواداری» اضافه است و در صفحه ۲۰۴ سطر ۹، حرف «به» اضافه است و «شجعی» در صفحه ۵۱ سطر اول و صفحه ۶۳ سطر ۲۴ «شجیع» نوشته شده است.

به‌لحاظ نگارشی، مترجم متنی نسبتاً روان فراهم آورده است، اما گاه مشکلاتی در آن به‌چشم می‌خورد؛ مثلاً، جمله اول صفحه ۴۴ به ویرایش نیاز دارد. هم‌چنین، مترجم تلاش چندانی برای فارسی‌سازی معادل‌ها و واژگان رایج نکرده است.

۴. نقدهای محتوایی

۱.۴ روش و مبانی نظری

همان‌گونه‌که اشاره شد، مؤلف محترم کتاب را با یک مقدمه نظری آغاز کرده است. در این مقدمه مشخص می‌شود که کتاب با رویکردی جامعه‌شناختی و عمدتاً متکی بر تحلیل طبقاتی نوشته شده است. به‌طور کلی، نویسنده از نظریه‌های مختلفی از جمله مارکس، پولانتزاس، جیمز دیویس و کرین بریتون، هانا آرنت، و چارلز تیلی بهره‌جسته است و بدین ترتیب، از اتخاذ یک نظریه و چهارچوب منسجم خودداری کرده است. به همین علت، در تبیین انقلاب و ماهیت دولت قبل و پس از آن نیز مؤلف به تحلیلی چندسویه روی آورده است و عوامل مختلفی را در شکل‌گیری آن دخیل دانسته است. اما دو نکته در این مورد قابل‌تأمل است: اول این‌که استفاده از نظریه‌ها و مبانی مختلف بدون این‌که ترکیب

دقیقی از آن‌ها صورت گیرد کتاب را از انسجام نظری خارج کرده است و گاه به نظر می‌رسد که نویسنده را به نوعی سردرگمی نظری دچار ساخته است. در واقع، به نظر می‌رسد، مؤلف چون تئوری‌های موجود را برای تبیین انقلاب اسلامی ناکافی می‌داند، کوشیده است تا از مجموعه‌ای از نظریه‌ها استفاده کند، ولی نتوانسته است مدلی تئوریک از این مجموعه ناهماهنگ ایجاد کند و به کار خود انسجام بخشد. دوم این که دل‌بستگی شدید نویسنده محترم به تحلیل‌های مارکسیستی و طبقاتی و اقتصادبنیان در سراسر کتاب مشخص است و هرچند ایشان کوشیده‌اند تا ضعف این تحلیل‌ها را با استفاده از چهارچوب‌های دیگر جبران کنند، اما هم‌چنان نشانه‌های ناتوانی این نوع تئوری‌ها در تبیین انقلاب ایران را می‌توان در متن جست‌وجو کرد. نظریه‌های مارکسیستی و از جمله نظریه پولاتزاس معطوف به جوامع و دولت‌های غربی طراحی شده‌اند و ماهیتی به‌شدت اقتصادمحور دارند و به همین علت، کاربرد آن‌ها در جوامعی که از ساختار سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی متفاوتی برخوردارند می‌تواند به فهم و داوری نادرست منجر شود و محقق را از هدف خود دور سازد. پولاتزاس اندیشمندی مارکسیست و یونانی‌ال‌اصل است که در مفهوم‌سازی‌ها و نظریه‌پردازی‌هایش اوضاع و احوال کشور خود و نیز جامعه اروپایی آن روزگار را مدنظر دارد و بنابراین برای تعمیم نظریه او باید وسواس و تأمل بیش‌تری به‌خرج داد. به‌طور کلی، ویژگی بسیاری از تحلیل‌های مارکسیستی در ایران تکیه بر گزاره‌های عام بدون استناد تاریخی دقیق و تلاش برای تحمیل تئوری بر واقعیت است. در این کتاب نیز گاه به نظر می‌رسد که نویسنده می‌کوشد تا مفاهیم و نظریه‌ها را بر جامعه ایران تطبیق دهد و نه این که بر مبنای واقعیت‌های جامعه ایران مفهوم‌سازی و تئوری‌پردازی کند. به‌هرحال، سخن در عدم امکان کاربست این نظریه‌ها در جامعه ایران نیست، بلکه بحث درباره دقت و تأمل نقادانه در کاربرد و اصالت‌دادن به فهم واقعیت و نه کاربست یا تحمیل تئوری است که متأسفانه به نظر می‌رسد که به دغدغه عام محافل دانشگاهی تبدیل شده است.

مؤلف در این کتاب به‌صورت گسترده و عمدتاً بدون تعریف دقیق از مفاهیمی چون طبقه، بلوک قدرت، دولت پاتریمونیال، دولت مطلقه، دولت اقتدارگرا، ترمیدور، خرده‌بورژوازی، کورپوراتیسم، و فاشیسم توده‌ای استفاده کرده است. مفاهیمی چنین می‌توانند در تحلیل جامعه به‌کمک محقق بیایند و او را در فهم جنبه‌هایی از واقعیت اجتماعی یاری کنند، اما همواره باید نگران جنبه‌های گم‌راه‌کننده آن‌ها نیز بود و از کاربرد بی‌محابای نظریه‌ها و مفاهیمی که در زمینه اجتماعی متفاوتی طراحی شده‌اند خودداری کرد. علاوه‌براین، اصرار بر کاربرد متنوع، گسترده، و گاه غیردقیق این مفاهیم خواننده را سردرگم

می‌کند و جای خالی تعریف دقیق برخی از مفاهیم نیز کاملاً دیده می‌شود. البته، نویسنده در مورد برخی از این مفاهیم کوشیده است تا تعریفی روشن ارائه کند؛ مثلاً، او تعریف خود را از طبقه از نظریه پولاتنزاس اخذ می‌کند که براساس آن طبقات نتیجه مجموعه‌ای از ساختارها و روابطشان نخست در سطح اقتصادی، دوم در سطح سیاسی، و سوم در سطح ایدئولوژی هستند. بر این اساس، یک طبقه اجتماعی را می‌توان در همه این سطوح شناسایی کرد. اما باید دید آیا این تعریف از طبقه می‌تواند ابزار تحلیلی دقیقی برای فهم جامعه ایران در اختیار محقق قرار دهد یا بیش‌تر به ابهام می‌افزاید. به‌نظر می‌رسد، مستند کردن این تحلیل سه‌سطحی به شواهد تاریخی در ایران کار چندان آسانی نیست و نویسنده نیز تلاش زیادی در این زمینه نداشته‌اند و گویا وجود چنین طبقاتی را مفروض گرفته‌اند. به‌نظر می‌رسد که در ایران دولت با دست‌کاری در جامعه و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی طبقات اجتماعی را بازسازی و متحول می‌کند و به‌نوعی، می‌توان گفت که دولت طبقات را شکل می‌دهد. مؤلف در مورد سیاست‌های دولت در دهه ۱۳۴۰ ش به این نکته اشاره کرده‌اند، درحالی‌که مفهوم طبقه مستلزم اصالت دادن به نیروهای اجتماعی و منازعات طبقاتی است. مؤلف در کتاب دیگری دو دیدگاه از پولاتنزاس در مورد دولت ذکر می‌کند؛ نظریه اول ساخت‌گرایانه است و دولت را در نهایت ابزار طبقه مسلط می‌بیند و نظریه دوم دولت را عرصه منازعه طبقاتی و رقابت برای قدرت و نه مظهر سلطه طبقاتی تلقی می‌کند (بشیریه ۱۳۷۴: ۴۷). به‌نظر می‌رسد، ماهیت دولت در ایران با هیچ‌یک از نظریه‌های یادشده سازگاری ندارد. هم‌چنین، در مورد مفهوم انقلاب مؤلف محترم تعریف خود را بر نظریه پیتیر امان استوار کرده است که براساس آن انقلاب به فروپاشی موقت یا طولانی مدت انحصار قدرت دولت اطلاق می‌شود و زمانی گسترش می‌یابد که انحصار قدرت دولت به‌گونه‌ای مؤثر به‌چالش کشیده شود و تا استقرار مجدد انحصار قدرت جدید تداوم یابد (بشیریه ۱۳۹۳: ۱۹). این تعریف تکیه را بر فروپاشی دولت قدیم و تأسیس دولت جدید می‌گذارد و فاصله این دو را از ویژگی‌های متمایزکننده انقلاب از کودتا و انقلاب‌های درباری می‌داند. بدین‌سان، مجموعه‌ای از تحولات ساختاری و اجتماعی که انقلاب را به‌وجود آورده‌اند یا از آن ناشی شده‌اند از حوزه این تعریف خارج می‌شوند. اگر انقلاب ایران را هم‌چون اسکاچپول از جمله انقلاب‌های عظیم اجتماعی بدانیم که روابط بنیادی اجتماعی، فرهنگی، و اجتماعی اقتصادی را دگرگون کرده است، این تعریف به کار تحلیل این انقلاب نمی‌خورد (اسکاچپول ۱۳۷۷: ۱۸۶). باین‌حال، باتوجه‌به اهداف تحقیق، که

تحلیل ماهیت دولت است، می‌توان این تعریف را تعریف مناسبی برشمرد، هر چند در نهایت به‌نظر نمی‌رسد که تحلیل دقیقی از ماهیت دولت و تحول آن ارائه شده باشد.

در همین راستا، نویسنده انقلاب اسلامی را انقلابی خودجوش در تقابل با انقلاب برنامه‌ریزی شده می‌داند. به‌نظر ایشان، در نوع برنامه‌ریزی شده انقلاب از مناطق روستایی آغاز می‌شود و در پایتخت به‌پایان می‌رسد و برنامه‌ای کاملاً روشن برای بازسازی دولت دارد، اما در نوع خودجوش برنامه‌ریزی کمی وجود دارد و همین امر علت پیش‌بینی ناپذیری عواقب انقلاب است (بشیریه ۱۳۹۳: ۲۰). باید دید که این تعریف، که از انقلاب‌های مدرن الهام گرفته است، تاچه اندازه می‌تواند با انقلاب ایران تطبیق داشته باشد. به‌نظر می‌رسد که کنش‌گران اصلی انقلاب از جمله امام خمینی آگاهانه و با برنامه قدم به راه مبارزه با نظام پهلوی گذاشتند و هوشمندانه فرایند انقلاب را مدیریت کردند. تدا اسکاچپول که از هواداران تحلیل ساختاری در انقلاب‌ها بود در مورد انقلاب ایران نظر خود را تغییر داد و نوشت: اگر در واقع بتوان گفت که یک انقلاب در دنیا وجود داشته که عمداً و آگاهانه توسط یک نهضت اجتماعی توده‌ای ساخته شده است تا نظام پیشین را سرنگون سازد، به‌طور قطع آن انقلاب انقلاب ایران علیه شاه است (اسکاچپول ۱۳۷۷: ۱۸۹).

بشیریه در تحلیل چرایی ظهور انقلاب ایران مجموعه‌ای از عوامل را برشمرد که از جمله آن‌ها می‌توان به گسترش ایدئولوژی‌های انقلابی در دهه پیش از انقلاب، بحران اقتصادی ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ ش، تضاد منافع دولت و بورژوازی طبقه بالا، ازدست‌رفتن حمایت خارجی رژیم، بسیج انقلابی توده‌ها از طریق شبکه‌هایی از سازمان‌های بسیج‌گر، و اتحاد سیاسی میان نیروهای مختلف مخالف با نظام سلطنتی اشاره کرد (بشیریه ۱۳۹۳: ۱۸). بنابراین، انقلاب ایران و نظام سیاسی پس از آن از منظر ایشان محصول چند عامل متفاوت است. این تحلیل چندسویه از یک‌سو، به کتاب جامعیت بخشیده است و امکان طرح مباحث مختلف را در آن میسر ساخته است و از سوی دیگر، آن را از تمرکز خارج کرده است و به نوعی پراکندگی و کلی‌گویی تئوریک دچار ساخته است. تنوع فصول و موضوعات یکی از نشانه‌های این پراکندگی است. با این حال، به‌نظر می‌رسد که تکیه‌گاه اصلی نویسنده در تحلیل انقلاب در لحظه وقوع نظریه جمیز دیویس بوده است؛ به همین علت، بر رشد سریع اقتصادی و افزایش انتظارات در اوایل دهه ۱۹۷۰ م و رکود اقتصادی پس از آن و ناتوانی دولت در تحقق انتظارات فزاینده تأکید شده است. اما باید توجه داشت تاریخ معاصر ایران سرشار از فراز و فرودهای اقتصادی است و در مجموع، در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ ش کارکرد اقتصادی دولت پهلوی نسبتاً موفق بود؛ به‌گونه‌ای که نرخ رشد

اقتصادی ایران در این دوره در میان کشورهای جهان سوم از بالاترین‌ها به‌شمار می‌آید (جان فوران ۱۳۷۷: ۴۸۲) و آن‌چه مؤلف محترم به‌عنوان رکود اقتصادی از آن نام می‌برند آن اندازه عمیق نیست که بتواند نارضایتی چنین گسترده‌ای به‌وجود آورد. بنابراین، نارضایتی گسترده گروه‌های مختلف اجتماعی را نمی‌توان به عوامل اقتصادی تقلیل داد. نوع خواسته‌ها، شعارها، نمادها، و کارگزاران انقلاب نیز نشان از اهمیت کم‌تر عامل اقتصادی دارد.

هم‌چنین، مؤلف اصرار دارد که در چهارچوب تئوری مارکسیستی طبقات را به ایدئولوژی‌های خاص پیوند زند و در این راستا، منافعی عینی را برای طبقات در نظر می‌گیرد و ایدئولوژی‌ها را نماینده این منافع قلمداد می‌کند؛ درحالی‌که اول، پیوند ضروری بین ایدئولوژی و طبقه آن هم در جامعه‌ای که سرشار از به‌هم‌ریختگی‌های طبقاتی و ایدئولوژیک است وجود ندارد و به‌طور کلی، تأیید چنین امری حتی در جامعه غربی دشوار به‌نظر می‌رسد. دوم، منافع ازپیش تعیین‌شده و عینی نیستند و ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌ها در تعیین منافع و گزینش آنان نقشی مؤثر ایفا می‌کنند. درواقع، از این منظر می‌توان گفت که گفتمان اسلام سیاسی یا ایدئولوژی چپ منافع کنش‌گران انقلابی را تعریف کرد و آنان را به‌سوی کنش‌هایی خاص سوق می‌داد و به همین علت، مجموعه‌ای از نیروهای متنوع در چهارچوب گفتمان اسلام سیاسی هویت‌یابی می‌شدند. ازسوی دیگر، طبقاتی دیدن کنش‌گران و ایدئولوژی‌ها ما را از تبیین تنوع گسترده کنش‌گران انقلابی دور می‌کند. چگونه می‌توان کنش‌گران متنوعی را که در چهارچوب گفتمان اسلام سیاسی هویت‌یابی می‌شدند طبقه‌یابی کرد و ظهور این گفتمان را به منافع آنان پیوند زد. آیا صرف این‌که گروهی از افراد مجذوب یک ایدئولوژی خاص از پایگاه اقتصادی مشترک برخوردارند برای پیوند ایدئولوژی و طبقه کافی است.

بشیریه در پیوند طبقات و ایدئولوژی‌ها می‌نویسد:

بعد از انقلاب مشروطه طبقات بالا از نظم لیبرالی حمایت کردند که بر نظامی پارلمانی با قوه مجریه ضعیف استوار بود و مجلس تحت سلطه الیگارش‌ی به نهاد سیاسی مرکزی تبدیل شد و از دولت تمرکززدایی صورت گرفت. روحانیون بلندپایه از مشروطه‌گرایی لیبرالی حمایت و با هژمونی ضدلیبرالی در بلوک قدرت مخالفت کردند. بورژوازی جدید نیز از دموکراسی، اصلاحات اداری، اصلاحات انتخاباتی، و صنعتی‌شدن حمایت کرد و برعکس خرده‌بورژوازی سستی در پیوند با روحانیون رده پایین‌تر به حمایت از بنیادگرایی ضدلیبرال پرداخت و روشن‌فکران رادیکال در پیوند با طبقه کارگر از سوسیالیسم خلقی حمایت کردند (بشیریه ۱۳۹۳: ۲۱).

در این جا بر فرض که بتوان از وجود چنین طبقاتی در جامعه پیشامدرن ایران آن زمان سخن گفت، پیوند آن‌ها با ایدئولوژی‌های یادشده قابل اثبات نیست. به‌طور کلی، گروه‌های اجتماعی درگیر در مشروطه به‌لحاظ ایدئولوژیک سرگردان بودند و تحت‌تأثیر اوضاع و احوال موضع خود را تغییر می‌دادند. در هر صورت، مؤلف محترم باید این گزاره‌های عام را مستند به واقعیت‌های تاریخی می‌کردند و ابتدا وجود عینی این طبقات و سپس پیوند آنان را با ایدئولوژی‌های خاص اثبات می‌کردند و برای این کار حداقل می‌بایست تحلیل دقیقی از پایگاه طبقاتی طراحان و حامیان این ایدئولوژی‌ها ارائه می‌شد. در مورد طبقات بالا و روحانیون بلندپایه می‌دانیم که اختلاف‌ها و تنوع زیادی در این مورد به چشم می‌خورد. بسیاری از آنان فهم دقیقی از نظام پارلمانی و نظم لیبرالی نداشتند و بیش‌تر به اقتضای زمانه از آن طرف‌داری می‌کردند و به همین علت به‌سرعت از آن روی برمی‌گرداندند (افشار ۱۳۵۹: ۲۱۰، ۵۲). در میان علما و روحانیون اختلاف بسیاری وجود داشت؛ در یک‌سو، شیخ فضل‌الله نوری بلندپایه‌ترین عالم تهران و سید کاظم یزدی مرجع تقلید ساکن در نجف و درسوی دیگر، آخوند خراسانی و نائینی و ملاعبدالله مازندرانی قرار داشتند. در این زمان اندیشه سیاسی در ایران آن اندازه گسترده و عمیق نیست تا تفاوت‌های دقیق ایدئولوژی‌ها و نظام‌های سیاسی فهمیده شود و حتی آگاهی چندانی در مورد اصل نظام مشروطه وجود ندارد (مجدالاسلام ۱۳۵۶: ۲۳). آن‌چه بود آگاهی از فقر و ظلم و ستم حاکمان و ناکارآمدی نظام موجود بود که جامعه ایران را تا مرز فروپاشی پیش برد و عالمان و اندیشمندان را به چاره‌اندیشی واداشت. به همین علت، بعد از ناکامی دولت مشروطه و رواج هرج‌ومرج و ناامنی بسیاری از بزرگان مشروطه‌خواه از آن‌چه کرده بودند پشیمان شدند و راه دیگری برگزیدند (صفایی ۱۳۵۶: ۲۱۹؛ حائری ۱۳۶۴: ۱۶۷).

در همین راستا، نویسنده محترم ایدئولوژی اسلام سیاسی را به بازار سستی و خرده‌بورژوازی نگران از زوال منافع ناشی از ورود مدرنیسم پیوند می‌زند. بر این اساس، هواداران اسلام سیاسی محدود به این گروه بودند و دغدغه‌ای جز حفظ منافع نداشتند؛ در حالی که می‌دانیم واقعیت‌های تاریخی با این تحلیل مطابقت ندارد. مجموعه متنوعی از نیروها و گروه‌های اجتماعی و از جمله کارگران و طبقه متوسط جدید مجذوب این گفتمان شدند و هویت خود را بر آن بنا نهادند و تاریخ خرده‌بورژوازی در ایران نیز نشان از تنوع ایدئولوژی‌های مطلوب این طبقه در دوره‌های مختلف دارد. بین ناسیونالیسم و مشروطه‌خواهی قرن نوزدهم میلادی، که نویسنده محترم آن را در پیوند با خرده‌بورژوازی می‌بیند، با ایدئولوژی اسلام سیاسی فاصله بسیار است. هم‌چنین، آیا نمی‌توان استبداد و

دین‌ستیزی دولت پهلوی را عامل فعال‌شدن و سیاسی‌شدن اسلام تلقی کرد. همان‌گونه‌که مؤلف محترم اشاره کردند علما هم‌راه با بازار و خرده‌بورژوازی سنتی با مشروطه هم‌راهی کردند و «استوارترین متون تئوریک» را در حمایت از آن نوشتند و در این مقطع سخنی از حکومت اسلامی به‌میان نیاوردند، اما چه شد که بعد از سقوط رضاشاه سخن از اسلام سیاسی و حکومت اسلامی به‌میان می‌آید. آیا اگر دولت پهلوی به مشروطه وفادار می‌بود و مسیری توأمان از استبداد و دین‌ستیزی و غرب‌گرایی در پیش نمی‌گرفت، باز هم چنین اتفاقی روی می‌داد. واقعیت این است که تحلیل‌های ساده‌انگارانه طبقاتی مبتنی بر مارکسیسم سال‌هاست که حتی در غرب نیز طرف‌داران چندانی ندارد و مارکسیست‌ها نیز به تحلیل‌های پیچیده‌تری روی آورده‌اند.

۲.۴ نقد محتوا و داده‌های تاریخی

عنوان فصل اول کتاب «تحول ساختار دولت» است، درحالی‌که محتوای این فصل بیش‌تر به تحولات طبقاتی و اجتماعی اختصاص دارد و مؤلف باوجود کاربرد مفاهیمی چون دولت مطلقه، لیبرال، و اقتدارگرا تحلیل جامعی از ساخت دولت ارائه نمی‌کند. در همین فصل ایشان برای توضیح انقلاب مشروطه از اصطلاح «فروپاشی دولت مطلقه» استفاده کرده‌اند. می‌دانیم که دولت مطلقه اصطلاحی است که به دولت‌های پادشاهی‌ای اطلاق می‌شود که بعد از فروپاشی ساختار قدرت فئودالیستی در اروپا ظهور کردند و با تمرکز قدرت و اصلاحات بوروکراتیک زمینه را برای تحول در ساختار سیاسی و اجتماعی و شکل‌گیری دولت دموکراتیک مدرن فراهم ساختند. نویسنده محترم در جای دیگری دولت رضاشاه را به‌علت کارویژه‌های مدرن آن دولت مطلقه قلمداد کرده‌اند (بشیریه ۱۳۷۸: ۷۲)، اما در کتاب دیگری این دولت را اقتدارگرایی سنتی نامیده‌اند (بشیریه ۱۳۹۳: ۳۰). این آشفتگی در کاربرد مفاهیم مانع از فهم ماهیت دولت ازمنظر نویسنده شده است. نکته دیگر این‌که این فصل، همان‌گونه‌که اشاره شد، به تحولات بلوک قدرت بعد از مشروطه می‌پردازد و چگونگی به‌حاشیه‌رفتن طبقه زمین‌دار و ظهور تدریجی بورژوازی مالی و صنعتی را، که از پیوندهای محلی ضعیف و بین‌المللی نیرومند برخوردار بود، توضیح می‌دهد. اما اگر فرض بر استبدادی‌بودن ساختار قدرت باشد و شاه به‌مثابه کانون سیاست ایران آن‌گونه‌که مؤلف محترم در صفحه ۴۸ همین کتاب می‌نویسند مدنظر قرار بگیرد، طبقات بالای اجتماعی در هر شکل نقش تعیین‌کننده‌ای در قدرت ندارند و دراین‌صورت، به‌بازتعریف مفهوم بلوک

قدرت نیاز داریم. از این منظر، مفهوم بلوک قدرت آن‌گونه که مدنظر نویسنده است قادر به تبیین وضعیت سیاسی ایران نیست. درواقع، دولت پهلوی مستقل از طبقات اجتماعی عمل می‌کرد و می‌کوشید تا با سامان‌دهی و بازتولید طبقاتی، همان‌گونه که مؤلف محترم اشاره کرده‌اند، جامعه را بازسازی کند.

در این فصل خطاهای دیگری نیز به چشم می‌خورد، از جمله این‌که مؤلف یکی از دو حزب تشکیل‌دهنده مجلس دوم را «حزب مساوات» می‌نامد (همان: ۲۹)، درحالی‌که حزب مساوات حزبی بود که محمدامین رسولزاده در باکو تأسیس کرد و حزب سوسیال‌دموکرات یا اجتماعیون عامیون درمقابل اعتدالیون را دوستان رسولزاده بعد از استبداد صغیر تشکیل دادند و از احزاب اصلی مجلس دوم به‌شمار می‌آمد. هم‌چنین، «مساوات» نام روزنامه‌ای است که سیدمحمدرضا مساوات روزنامه‌نگار تندروی مشروطه‌خواه منتشر می‌کرد.

مؤلف حزب دموکرات احمد قوام را حزبی طبقاتی و متعلق به اشراف قلمداد می‌کند (همان: ۳۲)، درحالی‌که می‌دانیم قوام بیش از آن‌که یک فئودال یا یک اشرافی باشد یک سیاست‌مدار کهنه‌کار بود و تشکیل این حزب نیز نه به‌علت منافع طبقاتی که برای پیش‌برد اهداف سیاسی صورت گرفت. حزب دموکرات زاییده تفکر فردی قوام و بازچینه سیاست‌های او بود و نه یک حزب برآمده از منافع طبقاتی و به همین علت، با زوال قدرت قوام این حزب نیز به محاق رفت. به‌طور کلی، ناپایداری احزاب در ایران می‌تواند نشانه‌ای از تعلق‌نداشتن آن‌ها به منافع طبقاتی مشخص باشد. اگر آن‌چنان‌که مؤلف محترم اعتقاد دارند احزاب در ایران نماینده منافع خاص بودند، نباید چنین ناپایدار می‌بودند.

مؤلف در این فصل طرف‌داری از سیاست موازنه منفی را به مدرس نسبت می‌دهد و مستند دقیقی ارائه نمی‌کند (همان: ۳۴)؛ درحالی‌که معمولاً این سیاست را به مصدق و مجلس چهاردهم استناد می‌دهند. در صفحه بعد نیز از حزب سوسیالیست مردم ایران سخن می‌گویند که معلوم نیست منظور ایشان کدام حزب است. نهضت خدایپرستان سوسیالیست به رهبری نخشب در مقطعی با حزب ایران متحد شد و بعد از نهضت ملی از آن فاصله گرفت و جمعیت آزادی مردم ایران و بعد حزب مردم ایران را به‌وجود آورد. در ادامه همین فصل نیز می‌نویسند که مخالفت علما با رژیم پهلوی بعد از کاپیتولاسیون شدت بیش‌تری یافت (همان: ۴۷)، درحالی‌که در مخالفت با کاپیتولاسیون امام خمینی عملاً به‌تنهایی اقدام کرد و علمای بزرگ از هم‌راهی او خودداری کردند و حوزه‌ها بعد از این جریان به هر دلیل مدت‌ها در سکوت فرورفتند.

عنوان فصل دوم «رژیم قدیم: حکومت پادشاهی» انتخاب شده است. این عنوان نیز می‌توانست دقیق‌تر انتخاب شود، چراکه «حکومت پادشاهی» مفهومی کلی است و ماهیت دولت را در این سال‌ها توضیح نمی‌دهد. در این فصل به تحولاتی پرداخته می‌شود که به دنبال ظهور رژیم اقتدارگرای شاه در بلوک قدرت روی داده است. به نظر نویسنده، در این دوره شاه برای حفظ استقلال طبقاتی با تأکید بر حزب ایران نوین یک ساختار سیاسی کورپوراتیستی را بنا می‌گذارد و می‌کوشد تا از این طریق فرایند تحول طبقاتی و اجتماعی را کنترل کند. تعریف دقیق کورپوراتیسم در این جا بیان نشده است نویسنده محترم در کتاب دیگری الگوی کورپوراتیستی را بیش‌تر برای تبیین و توضیح روابط دولت و جامعه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مناسب می‌داند (بشیریه ۱۳۷۴: ۸۲). هم‌چنین، در این فصل به بررسی پایه‌های رژیم پهلوی پرداخته می‌شود: نیروی سرکوب، حمایت آمریکا، ثبات اقتصادی، کنترل طبقاتی، و حامی پروری به نظر نویسنده پنج پایه اصلی حکومت را تشکیل می‌دهند. به نظر نویسنده، با تزلزل این پایه‌ها و ظهور ایدئولوژی ناسیونالیسم اسلامی طومار رژیم پهلوی درهم پیچیده می‌شود. به‌طور کلی، این فصل گزارشی از ویژگی‌ها و پایه‌های دولت پهلوی است، بدون آن‌که مفهوم‌سازی دقیقی درمورد ساخت دولت صورت گیرد.

عنوان فصل سوم «خیزش ایدئولوژی انقلاب: احیای ناسیونالیسم اسلامی» انتخاب شده است. این فصل به روند رشد اسلام سیاسی در ایران از مشروطه تا انقلاب می‌پردازد. به نظر بشیریه، نفوذ مدرنیسم و غرب در ایران منافع روحانیت و خرده‌بورژوازی سستی را به‌خطر انداخت و آنان را به واکنش برانگیخت. این طبقه پایگاه اجتماعی ناسیونالیسم ایرانی بود که به زبان اسلام بیان می‌شد. مؤلف با اعتقاد به ابتدای ناسیونالیسم ایرانی بر شیوه تولید خرده‌کالایی و خرده‌بورژوازی تنوع گسترده آن را نادیده می‌گیرد. این تحلیل در بهترین حالت فقط ناسیونالیسم مذهبی دوران مشروطه را شامل می‌شود و از تبیین ظهور اسلام سیاسی و خصلت فراملی آن ناتوان می‌ماند. جست‌وجوی پایگاه طبقاتی برای انقلاب مشروطه و منحصرکردن آن به واکنش خرده‌بورژوازی در برابر نفوذ غرب علاوه‌براین که فاقد مستندات تاریخی است، به نوعی تقلیل‌گرایی و هم‌گونه می‌انجامد و توضیح نمی‌دهد که چگونه نظام مشروطه غربی از دل این جریان بیرون می‌آید. در این فصل هم‌چنین ادعاهایی قابل نقد ارائه شده است، از جمله این‌که در دوره صفویه شاهان خود را هم شاه و هم جانشین امامان معرفی می‌کردند و بدین ترتیب، علما حتی از انحصار دعوای مشروعیت الاهی نیز محروم شدند (بشیریه ۱۳۹۳: ۹۲). در این مورد باید گفت که هرچند شاهان صفوی گاه چنین ادعایی می‌کردند، اما نه این ادعاها عمومیت داشت و نه هیچ‌گاه مقبولیت

عامه می‌یافت. باید توجه داشت که بحث نیابت عامهٔ علما در این دوره مطرح بود و در همان ابتدای دولت صفوی محقق کرکی نظریهٔ ولایت فقیه را مطرح کرد و شاه طهماسب را به تأیید آن واداشت (حسینی‌زاده ۱۳۸۰: ۷۰) و حتی در سفرنامه‌های این دوره گاه از اعتقاد عوام به حق مجتهدان بر حکومت سخن گفته می‌شود (شاردن ۱۳۴۵: ج ۸، ۱۲۷). نویسنده در مورد اندیشهٔ سیاسی علما در دورهٔ قاجار نیز معتقد است که مجتهدان بزرگ عصر قاجار به مشروعیت قدرت دنیوی سلطنت اذعان داشته‌اند و اعتراضی که در اواخر قرن نوزدهم میلادی به وجود آمد نه اعتراضی آموزه‌ای، که مخالفتی ناسیونالیستی و مدنی در واکنش به نفوذ غرب و ادغام ایران در ساختار سیاسی و اقتصادی غرب بود (بشیریه ۱۳۹۳: ۹۲). نویسنده تغییرات گسترده را در اندیشهٔ سیاسی شیعه در این دوره نادیده گرفته است. پیروزی جریان اجتهادی در حوزه‌ها پی‌آمدهای بسیار مهمی در حوزهٔ اندیشهٔ سیاسی شیعه برجای گذاشت که اولین نشانه‌های آن در ابتدای عصر قاجار و در بحبوحهٔ جنگ‌های ایران و روس ظاهر شد. در این دوره بنابه اقتضای بحث جهاد مباحث جدیدی در مورد نقش فقها و جایگاه سلطنت مطرح گردید که تغییرات آموزه‌ای گسترده‌ای در پی داشت. به‌طور کلی، نراقی کاشف‌الغطا و محمدحسن نجفی از یک‌سو، و شیخ انصاری از سوی دیگر، دو سنت فقهی سیاسی را در این دوره بنا گذاشتند که مشروطه و منازعات فکری آن کاملاً در زمینهٔ تئوریک همین دو سنت روی داد (فیرحی ۱۳۸۸). نظریهٔ مشروطهٔ آخوند خراسانی و نائینی که ریشه در همین سنت‌ها داشت خبر از تغییر آموزه‌ای عمیق در شیعه می‌دهد که مؤلف محترم اعتنایی به آن نداشته‌اند. همان‌گونه که گفته شد، به‌طور کلی، تقلیل انقلاب مشروطه که به قول مؤلف، انقلابی لیبرالی است به واکنش بخشی از طبقات به نفوذ غرب توجیه‌پذیر نیست. بشیریه در همین بحث می‌نویسد که اکثریت علمای حاضر در انقلاب مشروطه در نتیجهٔ نزاع با شاهان دربارهٔ تشویق نفوذ خارجی‌ان در کشور مشروعیت بخشی به استبداد را کنار نهادند (بشیریه ۱۳۹۳: ۹۲). دو مدعا در این عبارت وجود دارد: اول این که منازعهٔ علما و سلطنت در مشروطه دربارهٔ تشویق نفوذ خارجی‌ان بود و دوم این که علما به استبداد و نه سلطنت مشروعیت می‌دادند، در حالی که شواهد تاریخی خلاف این دو مدعا را نشان می‌دهد. در واقع، منازعهٔ علما و سلطنت در این دوره کم‌تر به نفوذ خارجی ربط داشت و بیش‌تر به ظلم و ستم فزایندهٔ حکام و ناکارآمدی حکومت مرتبط بود. این مطلب را می‌توان هم در مطالبات مشروطه‌خواهان و هم در نامه‌های علما به شاه دید (کسروی ۱۳۳۳: ۸۵). علما به راحتی از همکاری اولیهٔ انگلستان در انقلاب مشروطه استقبال کردند و بست‌نشینی در سفارت انگلیس با مخالفتی از جانب آنان روبه‌رو نشد. البته، بعد از قرارداد ۱۹۰۷ و

تقسیم ایران بین روسیه و انگلستان و سرکوب انقلابیون به دست قزاق‌ها و با حمایت روسیه تغییراتی در رویکرد مشروطه‌خواهان و عموم مردم ایران به وجود آمد. مدعای دوم نیز اثبات‌پذیر نیست: حمایت از سلطنت را نمی‌توان با حمایت از استبداد یکی دانست. علما سلطنت را عامل تأمین نظم و امنیت و رکن ثبات اجتماعی تلقی می‌کردند و اگر مشروعیتی به سلاطین داده می‌شد، از همین نظر بود و این ربطی به استبداد نداشت و مؤلف نیز به مخالفت علما با استبداد در چند صفحه بعد اشاره می‌کند (بشیریه ۱۳۹۳: ۹۴). به‌طور کلی، در سنت شیعی مفهوم ظلم و جور بسیار برجسته است و براساس مبانی این مذهب مشروعیت‌بخشی به ظلم ممکن نیست و همکاری با ظالم اگر در راستای کاهش ظلم نباشد، ممنوع است (طباطبایی فر ۱۳۸۴: ۲۰۹-۲۱۴).

بشیریه در تحلیل شخصیت و مبارزات آیت‌الله خمینی ایشان را قهرمان خرده‌بورژوازی بازار می‌داند و بازار را پایگاه مخالفت با شاه و تحول انقلابی در اندیشه اسلامی و ظهور اسلام سیاسی را برآمده از و متناسب با موقعیت اجتماعی اقتصادی این طبقه به‌شمار می‌آورد (بشیریه ۱۳۹۳: ۹۹-۱۰۵). اصرار بر نقش خرده‌بورژوازی و پیوند انقلاب اسلامی و رهبری و ایدئولوژی آن با این طبقه بدون مستندات تاریخی پذیرفتنی نیست. صرف این‌که عده‌ای از طرف‌داران یک جنبش و اندیشه را بخشی از یک طبقه تشکیل می‌دهند نمی‌تواند دلیلی بر طبقاتی‌بودن جنبش و ایدئولوژی تلقی گردد. هم‌چنین، واقعیت این است که شاه فاقد پایگاه اجتماعی قدرت‌مندی در جامعه ایران بود و نه تنها بازار، که تمامی نیروهای اجتماعی هر یک به‌دلیلی با نظام پهلوی بیگانه بودند و سقوط او خواست مشترک قشرهای مختلف جامعه ایران بود. در واقع، درباره‌ی نخواستن شاه و نظام پهلوی در ایران اجماع وجود داشت. در صفحه ۱۰۷ مؤلف محترم به ظهور مجدد فداییان در اوایل دهه ۱۳۴۰ ش و ترور منصور به دست این گروه اشاره می‌کند. می‌دانیم که این ترور را اعضای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی انجام دادند که با فداییان متفاوت‌اند و دراصل، از اتحاد هیئت‌های مذهبی طرف‌دار امام خمینی در مساجد تهران شکل گرفته بودند. در ادامه همین بحث، حزب ملل اسلامی را متهم به ترور تعداد زیادی از هم‌دستان رژیم می‌کند، درحالی‌که می‌دانیم این حزب قبل از هرگونه اقدام عملی‌ای کشف شد و اعضای آن دستگیر شدند.

مؤلف در صفحه ۱۰۹ می‌نویسد روشن‌فکرانی چون طالب‌زاده (طالبوف)، آخوندزاده، تقی‌زاده، ایرج میرزا، میرزاده عشقی، عارف قزوینی، کسروی، و بهار به فرهنگ بومی خود پشت کردند و تا آن‌جا پیش رفتند که علما و اسلام را برای تمام بیماری‌ها و عقب‌ماندگی‌ها سرزنش می‌کردند. در مورد این ادعا باید توجه داشت که عموماً روشن‌فکران در نقد دین و

علما با احتیاط عمل می‌کردند و به‌جز مواردی چون کسروی به‌صراحت اسلام را عامل عقب‌ماندگی نمی‌دانستند. البته، کسروی نیز گاه مدعی می‌شد اسلام واقعی تحریف شده است (کسروی ۱۳۱۹: ۲۰-۲۲). ایشان در چند صفحه بعد می‌نویسند که در مجموع روشن‌فکران اولیه ضدسنت و ضددین بودند؛ به‌هرحال، این ادعای عام با این صراحت به مستندات تاریخی نیاز دارد.

بشیریه بازگشت روشن‌فکران را به اسلام در دهه ۱۹۷۰ م توضیح می‌دهد، اما از تبیین طبقاتی این بازگشت خودداری می‌کند. هم‌چنین، از کاظم سامی به‌عنوان رهبر جنبش انقلابی خلق مسلمان و حبیب‌الله پیمان به‌عنوان رهبر جنبش آزادی ملی نام برده می‌شود، درحالی‌که سامی رهبر جنبش انقلابی مردم ایران (جاما) بود و پیمان رهبر جنبش مسلمانان مبارز (بشیریه ۱۳۹۳: ۱۱۵). هم‌چنین، در همین صفحه اعدام مجاهدین اولیه را به ترور افسران آمریکایی ربط می‌دهد، درحالی‌که دست‌گیری و اعدام بنیان‌گذاران مجاهدین در ۱۳۵۱ ش و قبل از شروع ترورهای این سازمان بود و ترور مستشاران آمریکایی مورد اشاره در کتاب مربوط به سال ۱۳۵۵ ش است (سازمان مجاهدین خلق: پیدایی تا فرجام ۱۳۸۹: ۲۷۵-۲۸۵). مؤلف محترم در تحلیل مبانی طبقاتی اسلام انقلابی آن را تداوم ناسیونالیسم شیعی قرن نوزدهم میلادی می‌داند که از واکنش خرده‌بورژوازی به گسترش سرمایه‌داری غربی در ایران ریشه می‌گرفت (بشیریه ۱۳۹۳: ۱۱۹). مشکل این تحلیل علاوه‌بر فقدان مستندات تاریخی این است که تفاوت‌های عمیق این دو ایدئولوژی را نادیده گرفته است و از تبیین فرایندها و علل ظهور اسلام سیاسی بازمی‌ماند. اسلام سیاسی را باید به‌مثابه پدیده‌ای منحصربه‌فرد در تاریخ معاصر ایران در نظر گرفت که از دهه ۱۳۲۰ ش به‌تدریج در ایران شکل می‌گیرد و در دهه ۱۳۴۰ ش به اوج قوام و بالندگی می‌رسد و طیف گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی را در بر می‌گیرد.

عنوان فصل چهارم «بحران اقتصادی و بحران دیکتاتوری» انتخاب شده است. این فصل به بررسی وضعیت اقتصادی ایران قبل از انقلاب می‌پردازد. در این قسمت مؤلف تحت‌تأثیر نظریهٔ جمیز دیویس می‌کوشد تا پیدایی انقلاب را به فراز و فرود اقتصادی در این دوره نسبت دهد. براساس این نظریه هرگاه بعد از یک دوره طولانی رشد اقتصادی و اجتماعی یک دوره برگشت سریع اتفاق بیفتد احتمال وقوع انقلاب بیش‌تر می‌شود (پناهی ۱۳۸۹: ۳۱۸). درواقع، شکاف تحمل‌ناپذیر میان انتظارات و واقعیت‌ها به انقلاب منجر می‌شود. مسئله اصلی در این نظریه نشان‌دادن شکاف تحمل‌ناپذیری است که بین انتظارات و واقعیت‌ها شکل می‌گیرد. در نظریهٔ دیویس این شکاف به‌دقت تعریف نشده

است و در این کتاب نیز بشیریه نتوانسته است شواهدی تاریخی و جامعه‌شناختی بر وجود چنین شکاف عمیقی ذکر کند. او معتقد است در دوره پنج ساله ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ م توده مردم با ناآرامی‌های اقتصادی عظیمی روبه‌رو بودند. در اوایل این دوره رشد اقتصادی و افزایش منابع به افزایش توانایی‌های اقتصادی مردم منجر شد؛ با این حال، بحران اقتصادی بعدی اعتراضات گسترده‌ای را به دنبال آورد (بشیریه ۱۳۹۳: ۱۵۹). اما باید توجه داشت که آنچه به‌عنوان رکود از آن یاد می‌شود در مقایسه با بسیاری دیگر از دوره‌های رکود در تاریخ ایران قابل توجه نیست. هم‌چنین، این تحلیل مبارزه طولانی با رژیم پهلوی و مشروعیت‌نداشتن رژیم را در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نادیده می‌گیرد. رونق نفتی و افزایش درآمدهای رژیم از ۱۳۵۲ ش شروع شد و کاهش قیمت نفت در ۱۳۵۵ ش بخشی از این درآمدها را کاهش داد، اما نمی‌توان ادعا کرد که دولت پهلوی در پی کاهش درآمدها به یک بحران اقتصادی فراگیر دچار شد، چنان‌که بنیان‌های آن به‌لرزه درآمد و مردم را به نارضایتی برانگیخت (همان: ۱۳۷). در همین فصل ظهور حزب رستاخیز را پدیده‌ای فاشیستی و ناشی از بحران اقتصادی می‌داند، در حالی که این حزب در اواخر ۱۳۵۳ ش و در اوج رشد درآمدهای دولت تأسیس شد. تشکیل این حزب با مشورت روشن‌فکران طرف‌دار رژیم و البته مخالف دولت حزب ایران نوین صورت گرفت و هرچند نشان از آگاهی دولت‌مردان پهلوی در مورد بحران مشروعیت خود داشت، اما به بحران اقتصادی مربوط نبود. هم‌چنین، فاشیستی‌دیدن ظهور این حزب نیز ادعایی قابل تأمل است. فاشیسم خاستگاه‌ها و ویژگی‌هایی دارد که رژیم پهلوی با آن فاصله بسیار داشت. هم‌چنین، نویسنده محترم بحران اقتصادی را باعث شکاف درون طبقه حاکم می‌داند (همان: ۱۴۵)، در حالی که این شکاف بیش از آن‌که به بحران اقتصادی بازگردد به ماهیت استبدادی رژیم و اختلاف‌ها و رقابت‌های نخبگان بازمی‌گشت. ماروین زونیس در تحقیقی که در سال‌های اوج قدرت دولت پهلوی انجام داد به چهار ویژگی در نخبگان سیاسی ایران اشاره می‌کند: بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس عدم امنیت آشکار، و سوءاستفاده بین افراد. به نظر او، این نگرش‌ها اساس رفتارهای سیاسی در ایران بوده‌اند (بشیریه ۱۳۷۵: ۷۷). بنابراین، شکاف موجود بین نخبگان سیاسی به ساخت قدرت و فرهنگ برآمده از آن بازمی‌گردد و در سراسر دوران حاکمیت استبداد در ایران قابل‌پی‌گیری است. به‌هرحال، این فصل نیز نمی‌تواند تحلیل دقیق و بدیعی از ظهور انقلاب اسلامی ارائه کند و با تکیه بر نظریه دیویس عملاً بخش زیادی از عوامل محرک انقلاب را نادیده می‌گیرد.

نویسنده عنوان فصل پنجم را «انقلاب از راه می‌رسد» انتخاب کرده است و آن را به بررسی روند شکل‌گیری انقلاب اختصاص داده است. این بخش نیز از مشکلات و کمبودهای اقتصادی مثل کمبود غذا، تورم، و مسئله مسکن شروع می‌شود و مؤلف اصرار دارد که علت‌العلل انقلاب را در این مشکلات جست‌وجو کند و هم‌چون گروه‌های مارکسیست شروع انقلاب را از اعتراضات پراکنده‌ای پی می‌گیرد که در اعتراض به قیمت‌های بالا یا خراب‌کردن خانه‌های خارج از محدوده روی داده است (همان: ۱۶۷). واقعیت این است که این اعتراضات بسیار محدود و پراکنده بود و می‌توان آن‌ها را اعتراضاتی عادی به‌شمار آورد که همواره در نظام‌های سیاسی وجود دارد. البته نویسنده محترم در چند صفحه بعد (همان: ۱۶۹) شروع انقلاب را از اعتراضات طبقه متوسط حرفه‌ای و با طومارها و نامه‌های سرگشاده روشن‌فکران پی می‌گیرند و بدین ترتیب، به اهمیت کم‌تر اعتراضات اقتصادی اذعان می‌کند. به‌هرحال، خواسته‌های مردمی که چندی بعد با هیجان تمام به خیابان‌ها آمدند اقتصادی نبود و اعتراضات گسترده‌ای که سلسله‌حوادث انقلاب را رقم زد نه برای مشکلات اقتصادی، که در اعتراض به نامه توهین‌آمیز به امام خمینی صورت گرفت. همان‌گونه که در ۱۳۴۲ ش نیز در اعتراض به بازداشت امام بزرگ‌ترین اعتراض گسترده مردمی شکل گرفت و نظام پهلوی را تا آستانه سقوط پیش برد. اصولاً، مؤلف به ظهور کاریزمای امام خمینی در انقلاب و علل و پی‌آمدهای آن توجه ندارد و از تحلیل آن غفلت کرده است، درحالی‌که بدون تحلیل این پدیده تبیین انقلاب اسلامی ناقص به‌نظر می‌رسد.

در این بخش نویسنده محترم در نقل آمار شهدای حوادث انقلاب نیز به منابع معتبر رجوع نکرده‌اند و تعداد شهدا را برحسب روایت‌های عام اوایل انقلاب هم‌راه با اغراق نقل کرده‌اند. مثلاً، تعداد کشته‌های نوزده دی در قم را بین چهل تا دویست نفر، و تعداد کشته‌های هفده شهریور را بین هفت‌صد تا سه‌هزار نفر، و کشته‌های شب اول محرم را بین چهارصد تا سه‌هزار نفر نوشته‌اند؛ درحالی‌که براساس منابع رسمی و معتبر در این آمارها مبالغه بسیاری صورت گرفته است (باقی ۱۳۸۳). به‌هرحال، این فصل گزارشی منظم و مختصر از حوادث انقلاب ارائه می‌دهد و ذهن خواننده را به روزهای انقلاب می‌برد.

فصل ششم با عنوان «به‌سوی بازسازی دولت» به بررسی مسیر انقلاب و بازسازی دولت بعد از سقوط رژیم می‌پردازد. در این فصل نظریه کرین بریتون ملاک قرار می‌گیرد و سیر وقایع براساس آن توضیح داده شده است. هم‌چنین، مؤلف به نظریه هانا آرنست در اولویت یافتن مسئله اجتماعی یا فقر که به فراموشی اهداف سیاسی و آزادی‌خواهانه در

انقلاب‌ها می‌انجامد اشاره می‌کند و آن را با انقلاب ایران تطبیق می‌دهد. بر این اساس، منازعات سیاسی بعد از انقلاب ماهیتی اقتصادی به خود می‌گیرند و دولت موقت بازرگان به نادیده گرفتن مطالبات اقتصادی کارگران و دهقانان و گاه هم دست‌شدن با مالکان و سرکوب دهقانان متهم می‌شود. بشیریه حتی اعتراضات کردستان و ترکمن صحرا را به اعتراض دهقانان علیه مالکانی که با دولت هم‌دست بودند تقلیل می‌دهد و گاه کمیته‌های انقلاب را نیز تحت نفوذ مالکان می‌داند و در یک مورد آنان را به کشتار مردم روستای قارنا در کردستان متهم می‌کند (بشیریه ۱۳۹۳: ۲۱۱-۲۱۲). واقعیت این است که منازعات گسترده و پیچیده پس از انقلاب را نمی‌توان صرفاً به عامل اقتصادی تقلیل داد. فروپاشی قدرت استبدادی به رهاشدن یک‌باره نیروها و جریان‌های اجتماعی انجامید که سال‌ها در سایه سرکوب مجبور به سکوت بودند و اکنون فرصتی برای ابراز وجود و پی‌گیری خواسته‌های خود پیدا کرده بودند. در واقع، به‌نظر می‌رسد که در این دوره این مسئله اجتماعی نیست که به منازعات دامن می‌زند، بلکه این امر سیاسی است که فرصت ظهور یافته است. به‌سخن دیگر، این منازعات منازعه‌ای سیاسی و بر محور قدرت بودند و نه اقتصاد. درگیری‌های قومی نیز که در این دوره شکل گرفت در سیاست‌های دولت مطلقه و متمرکز بعد از مشروطه ریشه داشت و از ماهیتی عمدتاً سیاسی و هویتی برخوردار بود و کم‌تر به زبان اقتصادی بیان می‌شد. نکته دیگر این‌که تحلیل برخی از حوادث بعد از انقلاب از جمله کشتار روستای قارنا و کشتاری که روز قبل از آن صورت گرفت و البته مؤلف محترم به آن اشاره نکرده‌اند به اطلاعات دقیق و اسناد معتبر نیاز دارد و نمی‌توان به‌سادگی در مورد آن حکم کرد و آن را به گروهی منتسب کرد. هم‌چنین، در این بخش گفته می‌شود که شیخ عزالدین حسینی به‌عنوان رهبر ملی کردها خواستار استقلال کردستان بود؛ نویسنده محترم منبعی در این مورد ذکر نمی‌کند، درحالی‌که معمولاً بحث خودمختاری کردستان و نه استقلال آن در اوایل انقلاب مطرح می‌شد (همان: ۲۱۱).

در مورد روند تدوین و تصویب قانون اساسی بعد از انقلاب مؤلف می‌نویسد احزاب اسلامی هم پیش‌نویس و هم تشکیل مجلس مؤسسان را رد کردند، درحالی‌که می‌دانیم دو نظر در این مورد وجود داشت: برخی از جمله روحانیون شورای انقلاب خواستار به فراندوم گذاشته‌شدن این پیش‌نویس شدند و برخی دیگر چون مهندس بازرگان و اعضای دولت موقت خواستار تشکیل مجلس مؤسسان بودند (برزین ۱۳۷۴: ۲۹۵) و سرانجام با وساطت آیت‌الله طالقانی قرار شد که مجلسی محدود با نام مجلس خبرگان تأسیس شود و به پیش‌نویس رسیدگی کند (سحابی ۱۳۸۳: ۴۶). هم‌چنین، در مورد تذکر امام به بازرگان

در مورد استفاده نکردن از کلمهٔ دموکراتیک در قانون اساسی باید توجه داشت که این تذکره ربطی به قانون اساسی نداشت و مربوط به رفتارندوم جمهوری اسلامی و عنوان نظام جدید بود که در اسفند ۱۳۵۷ مطرح شد. در مورد حزب جمهوری خلق مسلمان نیز مؤلف می‌نویسد: اسامی نامزدهای پیروز این حزب برای مجلس خبرگان اعلام نشدند (بشیریه ۱۳۹۳: ۲۱۷)، در حالی که این حزب ابتدا انتخابات را تحریم کرد، ولی در عمل، در آذربایجان در انتخابات شرکت کرد و نامزدهای آن از جمله مقدم مراغه‌ای به مجلس خبرگان راه یافتند.

بشیریه در توضیح منازعات میان شورای انقلاب و دولت موقت می‌نویسد که برخی از وزرای دولت موقت انحلال شورای انقلاب را از طریق یک کودتا برنامه‌ریزی کرده بودند، اما توضیح و سندی در این باره ارائه نمی‌دهند (همان: ۲۱۸). در مورد وقایع تبریز نیز مؤلف محترم می‌نویسد مردم تبریز به هواداری از حزب جمهوری خلق مسلمان کنترل شهر را در اختیار گرفتند و سرانجام، پاسداران اعزامی از تهران به این غائله پایان دادند (همان: ۲۲۴)، در حالی که درگیری‌های تبریز با حمایت مردم این شهر از امام خمینی پایان یافت و اگر چنین حمایتی صورت نمی‌گرفت، امکان پایان‌دادن آن به سادگی میسر نمی‌شد.

در مورد تعداد اعضای مجاهدین خلق مؤلف محترم به عدد ۱۵۰۰۰۰ نفر اشاره کرده‌اند که به نظر اغراق‌آمیز می‌رسد (همان: ۲۲۹). این سازمان با این که در ابتدای انقلاب هنوز در سایهٔ بنیان‌گذاران شهیدش از محبوبیت برخوردار بود، نتوانست در هیچ‌یک از انتخابات برگزار شده در هیچ کجای ایران موفقیتی به دست آورد. به‌طور کلی، در اعلام تعداد اعضای این سازمان‌ها باید با احتیاط و با تکیه بر منابع معتبر سخن گفت. مؤلف در یک‌جا از تعبیر خیل عظیم هواداران و در جای دیگری از تعبیر طرف‌داران بی‌شمار این سازمان استفاده می‌کند (همان: ۱۹۰، ۲۲۹)؛ در حالی که اگر این گروه این اندازه هوادار و عضو داشت، می‌بایست در انتخابات موفقیتی به دست می‌آورد یا در راه‌پیمایی‌هایی که به دعوت سازمان بعد از سی خرداد ۱۳۶۰ صورت می‌گرفت، جمعیت زیادی شرکت می‌کردند. به‌طور کلی، هر چند مؤلف در این کتاب عمدتاً از منابع معتبر و گاه درجهٔ اول بهره برده است، ولی در مواردی این چنین به روزنامه‌ها و حتی ارگان‌های حزبی توجه کرده است که اعتبار چندانی ندارند.

مؤلف در تحلیل وقایع مربوط به برکناری بنی‌صدر و درگیری‌هایی که به طرد مخالفان انجامید، اشاره‌ای به مسئلهٔ جنگ نکرده‌اند؛ در حالی که این تنش‌ها در ایامی صورت می‌گرفت که بخش گسترده‌ای از کشور به اشغال دشمن درآمده بود و بنی‌صدر با وجود داشتن مقام فرمان‌دهی کل قوا در ادارهٔ جنگ ناتوان می‌نمود. در این وضعیت تشدید

اختلاف‌ها تمامیت ارضی و امنیت ایران را در معرض خطر قرار می‌داد و جامعه در جست‌وجوی اتحاد و یک‌پارچگی برای غلبه بر دشمن بود و به همین علت، گروه‌های معارض در میان مردم هوادارانی نیافتند. در واقع، جنگ در تثبیت اسلام سیاسی نقش مهمی ایفا کرد که از دید نویسنده پنهان مانده است.

فصل هفتم با عنوان «حکومت روحانیون بنیادگرا» به تحلیل نظام جمهوری اسلامی و ماهیت دولت بعد از انقلاب می‌پردازد. در این قسمت نیز گاه به نام‌هایی مبهم یا اشتباه برمی‌خوریم. مثلاً، منظور از حزب مجاهدین اسلام کدام حزب است؛ احتمالاً، مجاهدین انقلاب اسلامی منظور مؤلف محترم بوده است یا منظور از موسوی تهرانی احتمالاً موسوی تبریزی است (همان: ۲۳۸). نویسنده محترم در این بخش خاستگاه طبقاتی جمهوری اسلامی را هم‌چنان خرده‌بورژوازی و ایدئولوژی طبقاتی آن را استمرار ناسیونالیسم اسلامی اواخر قرن نوزدهم میلادی می‌داند که بر واکنش علما و بازار در مورد نفوذ سیاسی و اقتصادی غرب اتکا داشت. همان‌گونه که اشاره شد، به نظر می‌رسد که نمی‌توان پیوندی منطقی بین اسلام سیاسی و خرده‌بورژوازی و نیز اسلام سیاسی قرن بیستم میلادی با ناسیونالیسم اسلامی قرن نوزدهم میلادی برقرار کرد. واقعیت این است که خرده‌بورژوازی در ایران طبقه متحدالشکلی نیست و در طول حیات خود چه در ایران چه در جوامع دیگر هرگز به یک ایدئولوژی واحد دل نبسته است. از سوی دیگر، اثبات پیوند ایدئولوژی خاص به این طبقه، حتی اگر ممکن باشد، دغدغه مؤلف در این کتاب نبوده است و امری مفروض تلقی شده است. چنین داوری‌های عام و فاقد استناد تاریخی‌ای که عمدتاً ملهم از مارکسیسم یا دیگر مکاتب غربی هستند ما را از فهم منطق درونی تحولات در جامعه ایران و اوضاع و احوال ظهور و بسط اسلام سیاسی دور می‌کند.

نویسنده بعد از فصل هفتم در ذیل عنوان پی‌نوشت ترمیدور را در انقلاب اسلامی به بحث می‌گذارد. «ترمیدور» اصطلاحی است که کرین بریتون براساس انقلاب فرانسه مطرح می‌کند. در مرحله ترمیدور تب انقلاب به پایان می‌رسد و راه‌پیمایی‌های توده‌ای به تدریج ناپدید می‌شوند و دولت سیاست بسیج‌زدایی را در پیش می‌گیرد. دخالت اقتصادی دولت به تدریج رها می‌گردد و در مجموع، انقلاب که در مرحله پوپولیستی از راست به چپ رفته است دوباره از چپ به راست بازمی‌گردد (همان: ۲۵۵). نویسنده سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۶۰ ش را آغاز ترمیدور انقلاب می‌داند و یکی از نشانه‌های آن را نفوذ فزاینده انجمن حجیه در دولت می‌بیند که در شورای نگهبان و مجلس خبرگان از جایگاه نیرومندی برخوردار بودند و از انتخاب آیت‌الله منتظری به جانشینی امام خمینی جلوگیری کردند

(همان: ۲۵۸). مشخص نیست که منظور بشیریه از انجمن حجتیه چه کسانی هستند، چراکه این انجمن و اعضای آن پیوند آشکاری با نهادهای نظام نداشتند. هم‌چنین، آیت‌الله منتظری به جانشینی امام در همین مجلس خبرگان انتخاب شد، ولی بعدها از مقام خود عزل گردید. بشیریه از جمله تأثیرات ترمیدور را انحلال و سرکوب حزب توده می‌داند. ظاهراً، ایشان ماهیت انقلاب اسلامی را چپ قلمداد کرده‌اند و سرکوب این حزب مارکسیستی را نشانه ترمیدور تلقی می‌کند؛ درحالی‌که هرچند می‌توان از تأثیر اندیشه‌های چپ در انقلاب ایران و ایدئولوژی اسلام سیاسی سخن گفت، اما نمی‌توان آن را انقلابی مارکسیستی به‌شمار آورد. حزب توده نیز بعد از آشکارشدن پیوند آن با شوروی منحل شد و رهبران آن به اتهام جاسوسی محاکمه شدند. به‌طور کلی، درنظر مؤلف محترم هر نوع چرخش جمهوری اسلامی به اقتصاد آزاد و جداشدن از اندیشه‌های چپ نشانه ترمیدور تلقی می‌شود. باین‌حال، باید توجه داشت حتی اگر معیارهایی را که ایشان برای ترمیدور برشمردند و قبلاً به آن اشاره شد مبنا قرار گیرد، بعد از گذشت بیش از سی سال از نوشتن این کتاب هنوز نمی‌توان به‌سادگی ترمیدور انقلاب ایران را شناسایی کرد. هنوز راه‌پیمایی‌های توده‌ای وجود دارد و دولت در بسیج توده‌ها موفق عمل می‌کند و هنوز اقتصاد ایران عمدتاً دولتی است و ایدئولوژی اسلام سیاسی هم‌چنان بر هویت مستقل خود تأکید می‌ورزد و باوجود فراز و نشیب‌ها و تحولات درونی موفق عمل می‌کند.

۵. نتیجه‌گیری

همان‌گونه‌که اشاره شد، روش مؤلف محترم کاریست غیرنقدانه نظریه‌ها و مفاهیم غربی به‌خصوص از نوع مارکسیستی آن است. تحلیل اقتصادبنیان از منازعات سیاسی - اجتماعی و تأکید بر پیوند طبقات و ایدئولوژی‌های سیاسی از نکات قابل تأمل در این متن به‌شمار می‌رود که نویسنده بدون شواهد کافی بر آن اصرار ورزیده است؛ درحالی‌که به‌نظر می‌رسد، حتی اگر این نظریه‌ها و مفاهیم را معتبر بدانیم و کاربرد آن‌ها را در جامعه غربی بپذیریم، به‌علت وجود آشفتگی‌های طبقاتی و تحرک طبقاتی سریع و نفوذ عمیق مذهب در لایه‌های مختلف اجتماعی نمی‌توان به‌سادگی از کاربرد این نظریه‌ها در ایران سخن گفت. هم‌چنین، به‌نظر می‌رسد که در تاریخ ایران سیاست بر اقتصاد غلبه دارد و تقلیل منازعات سیاسی به منازعات اقتصادی فهمی واژگونه از این جامعه به‌دست می‌دهد. نظریه دیویس نیز با توجه به ابهام مفهوم شکاف تحمل‌ناپذیر و فرازوفرودهای فراوان اقتصادی در تاریخ معاصر ایران و

باتوجه به خواسته‌ها و ماهیت کنش‌گران انقلابی نمی‌تواند ظهور انقلاب اسلامی و فرجام آن را توجیه کند. علاوه بر این، مؤلف محترم آشنایی چندانی با تحولات اندیشه سیاسی شیعه در قرن نوزدهم میلادی ندارد و به تمایز اسلام سیاسی که در نیمه دوم قرن بیستم میلادی ظهور کرد و ناسیونالیسم اسلامی قرن نوزدهم میلادی واقف نیست و این دو را در ادامه هم دیده است، درحالی‌که این دو از بنیان با یکدیگر تفاوت دارند. به‌طور کلی، کتاب نمی‌تواند تحلیل دقیق و جدیدی از ماهیت دولت، پیروزی انقلاب اسلامی، و پیدایش و استقرار اسلام سیاسی در ایران ارائه کند و خواننده را در پیچ‌وخم کاربست بی‌رویه نظریه‌ها و مفاهیم متنوع سردرگم می‌کند.

کتاب‌نامه

اسکاچپول، تدا (۱۳۷۷)، «حکومت تحصیل‌دار و اسلام شیعه در انقلاب ایران»، در: *رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی*، ترجمه محسن امین‌زاده، به‌کوشش عبدالوهاب فراتی، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.

افشار، ایرج (۱۳۵۹)، *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، تهران: جاویدان.

باقی، عمادالدین (۱۳۸۲)، *تولد یک انقلاب*، زمینه‌ها، و عوامل پیدایش انقلاب ایران، تهران: سرابی.

برزین، سعید (۱۳۷۴)، *زندگی‌نامه سیاسی بازرگان*، تهران: نشر مرکز.

بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.

بشیریه، حسین (۱۳۷۵)، «ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی»، *نقد و نظر*، ش ۷-۸

بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران*، تهران: علوم نوین.

بشیریه، حسین (۱۳۹۳)، *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران*، ترجمه علی اردستانی، تهران: نگاه معاصر.

پناهی، محمدحسین (۱۳۸۹)، *نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرایند، و پی‌آمدها*، تهران: سمت.

حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴)، *تشیع و مشروطیت در ایران*، تهران: امیرکبیر.

حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۷۸)، *اندیشه سیاسی محقق کرکی*، قم: بوستان کتاب.

سازمان مجاهدین خلق: پیدایی تا فرجام (۱۳۸۹)، به‌کوشش جمعی از پژوهش‌گران مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

سحابی، عزت‌الله (۱۳۸۳)، *اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی*، به‌کوشش بهمن احمدی امویی، تهران: گام نو.

شاردن، شوالیه ژان (۱۳۴۵)، *سفرنامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.

صفایی، ابراهیم (۱۳۵۶)، *رهبران مشروطه*، تهران: فرهنگ و هنر.

- طباطبایی فر، سیدمحسن (۱۳۸۴)، *نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه*، تهران: نشر نی.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- فیرحی، داود (۱۳۸۸)، *دین و دولت در عصر مدرن*، تهران: رخداد نو.
- کسروی، احمد (۱۳۱۹)، *ما چه می‌خواهیم؟*، تهران: کتاب‌فروشی پایدار.
- کسروی، احمد (۱۳۶۳)، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: امیرکبیر.
- مجدالاسلام، احمد (۱۳۵۶)، *تاریخ انحطاط مجلس*، مقدمه و تحشیه محمود خلیل‌پور، اصفهان: دانشگاه اصفهان.

SID



سرویس های
ویژه



سرویس ترجمه
تخصصی



کارگاه های
آموزشی



بلاگ
مرکز اطلاعات علمی



عضویت در
خبرنامه



فیلم های
آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛
شبکه های توجه گرافی
(Graph Attention Networks)



کارگاه آنلاین آموزش استفاده از
وب آوساینس



کارگاه آنلاین مقاله روزمره انگلیسی